

فلسفه فناوری بورگمان: مروری انتقادی

سعیده بابایی*

چکیده

بشر برای گره‌گشایی از بسیاری مشکلات خود به ساختن فناوری روی آورده است. فناوری اگرچه در حل بسیاری از این مشکلات مؤثر بوده است، اما خود باعث به وجود آمدن بحران‌هایی نیز شده است. از این رو، برخی فلاسفه به تأمل درباره فناوری پرداخته‌اند و در علت بحران‌آفرینی فناوری و راه‌های برون‌رفت از این بحران‌ها مذاکره کرده‌اند. یکی از این فلاسفه آلبرت بورگمان، فیلسوف آمریکایی، است. او ایده‌اشیا و افعال کانونی خود را برای بحران‌زدایی از فناوری پیش‌نهاد می‌کند. در این مقاله به بررسی این ایده و انتقادات واردشده بر آن می‌پردازیم؛ سپس، پاسخ‌های بورگمان به این انتقادات را ارزیابی می‌کنیم؛ و در پایان، با دسته‌بندی نقدها و پاسخ‌های آنها، شکاف‌های موجود در نظریه وی را شناسایی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: بورگمان، فلسفه فناوری، اشیا و افعال کانونی، پارادایم دستگاه، زندگی خوب.

۱. مقدمه

فناوری پدیده‌ای است که در تمام طول تاریخ هم‌راه انسان بوده و او را در دستیابی به مقاصدش از طریق بهره‌برداری از طبیعت یاری کرده است. اهمیت این پدیده به قدری است که موردبررسی‌های فلسفی اندیشمندان بزرگی قرار گرفته است و امروز هم بسیاری از مراکز فلسفی در دنیا بخشی از مطالعات خود را به این موضوع اختصاص می‌دهند. حاصل

* دانشجوی دکتری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، saeedeh.babaii@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۷

این فلسفه‌ورزی‌ها رویکردهای مختلفی است به فناوری، شامل طیفی از رویکردهای مثبت‌اندیشانه و آرمان‌شهری تا رویکردهای بدبینانه و ویران‌شهری. ازیک‌سو، برخی محققان برای چاره‌اندیشی درباره هر مسئله‌ای به استفاده از فناوری روی می‌آورند و آن را ابزاری برای رسیدن به اهداف گوناگون تلقی می‌کنند؛ و ازسوی دیگر، عده‌ای از صاحب‌نظران بسیاری از بحران‌های فرهنگی، اخلاقی، زیست‌محیطی را به ظهور برخی فناوری‌ها نسبت می‌دهند و خواهان استفاده حداقلی از آن‌اند. وعده فناوری این بود که لذت، زمان فراغت، آزادی، و هویت مستقل را برای ما به‌ارمغان بیاورد؛ اما به نظر می‌رسد همه این‌ها را تاحدی به خود گره زده و ما را اسیر خود کرده است، چنان‌که برای حل اغلب بحران‌ها به ساختن فناوری‌ای جدید روی می‌آوریم. اما جایگاه درست فناوری در زندگی خوب و معنادار کجاست؟ فناوری مطلوب باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد و چگونه طراحی و به‌کار گرفته شود؟ کدام گونه از فناوری‌ها می‌توانند نه‌تنها بحران‌آفرین نباشند، بلکه به حل بحران‌های مادی و معنوی بشر کمک کنند؟ از میان فلاسفه متعددی که درباره فناوری نظریه‌پردازی کرده‌اند، به‌نظر می‌رسد آلبرت بورگمان ره‌یافت مناسب‌تری برای رسیدن به این هدف پیش‌روی ما می‌نهد، زیرا برخلاف فیلسوفانی مثل ایلول و هایدگر که موضعی بدبینانه و جبرگرایانه به فناوری اتخاذ می‌کنند و در فضایی انتزاعی درباره آن می‌اندیشند، راه‌کاری انضمامی برای زندگی با فناوری ارائه می‌کند. بورگمان هم‌چنین از روح کلی حاکم بر نظام تکنیکی، که آن را پارادایم دستگاه (device paradigm) می‌خواند، غافل نیست و تأثیر این نگاه کلی را در مصنوعات که تولید می‌شوند نادیده نمی‌گیرد. او زندگی خوب را متشکل از مجموعه‌ای از افعال کانونی (focal practices) می‌داند که با کمک اشیای کانونی (focal things) شکل می‌گیرند و افعال کانونی نیازمند اشیای کانونی‌اند تا قوام و گسترش بیش‌تری بیابند. عده‌ای از فلاسفه فناوری نقدهایی را به ایده‌های بورگمان وارد دانسته‌اند که برخی از آن‌ها می‌توانند موجب تقویت و اصلاح چهارچوب نظری او شوند. در این مقاله سعی می‌کنیم تا با طرح دیدگاه‌های بورگمان درباب فناوری و برخی نقدهای واردشده به ایده‌اشیا و افعال کانونی او، ایده‌هایی را برای بازسازی چهارچوب نظری او مطرح کنیم.

۲. مروری بر ایده «اشیا و افعال کانونی»

آلبرت بورگمان، فیلسوف آمریکایی معاصر، از کسانی است که درمورد فناوری فلسفه‌ورزی کرده است و اگرچه در این مسیر از آرای هایدگر بهره‌های فراوان برده است، اما مدعی

عبور از اوست و در آثارش سعی کرده خلأهای موجود در اندیشه هایدگر درباره فناوری را پر کند. او به طور خاص در کتاب *فناوری و سرشت زیست معاصر (Technology and the Character of Contemporary Life)* به ارائه آرای خود درباره فناوری و نحوه مواجهه با آن در عصر مدرن می‌پردازد. بورگمان نگاهی انتقادی به فناوری دارد، اما بشر را اسیر آن نمی‌داند و راه‌کارهایی را برای برون‌رفت از نگاه فناورانه به عالم پیش‌نهاد می‌دهد. او استفاده از فناوری را ممنوع نمی‌کند، بلکه پیش‌نهاد می‌دهد که سلطه همه‌جانبه آن را بر زندگی بشر تا حد امکان کم کنیم.

به عقیده بورگمان، در عصر مدرن، که او آن را «عصر یخی» نیز می‌خواند، انسان‌ها از اشیا (things) جدا شده‌اند. اشیا معنای خود را از دست داده‌اند و ارتباط انسان‌ها با اشیا سریع، خسته‌کننده، و بی‌روح است. در دیدگاه او فناوری‌های جدید از سیاق و جهان خود جدا شده‌اند و به موجوداتی تقلیل‌یافته و انتزاعی تبدیل شده‌اند که از معنا خالی‌اند، درحالی‌که تجربه یک شیء همواره با درگیری (engagement) اجتماعی و جسمانی با جهان آن شیء و سیاقش همراه است. او مفهوم شیء را در مقابل مفهوم کالا (commodity) قرار می‌دهد و فناوری‌های امروزی را عمدتاً کالا می‌داند. اما شیء چیزی بیش از کالا است و روابط متعددی را حول خود شکل می‌دهد. کالاها برخلاف اشیا حاوی معنا و وابسته به بسترهای انضمامی نیستند و بخش مهمی از زندگی روزمره ما مانند سنت‌ها و رسوم قدیمی را دور می‌اندازند. مثلاً لذت آشپزی، کنارهم‌نشستن، و غذا خوردن حاوی معنایی است که در خوردن فست‌فود وجود ندارد. در ادامه، به معرفی مفهومی می‌پردازیم که به‌باور بورگمان، ویژگی اصلی فناوری مدرن است: پارادایم دستگاه.

۳. پارادایم دستگاه

فناوری با وعده غنی کردن زندگی بشر از طریق رفع سختی‌ها و شادکردن او مسیر توسعه خود را طی کرده است. در این رویکرد، رفع سختی‌ها منجر به رهایی بخشی و شادکردن بشر منجر به شکوفایی او خواهد شد. بورگمان نقش رهایی بخشی فناوری را می‌پذیرد، اما این نقش را از مسیر محوریت بخشی به اشیای کانونی و تسهیل افعال کانونی ممکن می‌داند. در غیراین صورت، فناوری صرفاً منجر به مصرف منفعلانه بیشتر می‌شود و برای استفاده بیشتر از فناوری به ما رهایی می‌بخشد (Borgmann 1984: 53). بورگمان عصر مدرن را عصر پارادایم دستگاه معرفی می‌کند (ibid.). از ویژگی‌های زندگی در این پارادایم غنای

فناورانه، زندگی مصرفی، رفع زحمت و دشواری، حذف بسیاری از درگیری‌ها، سرگرمی، حواس‌پرستی، و حس تنهایی است. زندگی خوب (good life) که پارادایم دستگاه برای ما فراهم می‌کند اشتیاق‌های عمیق‌تر ما را خاموش می‌کند.

بورگمان از غلبه کالایی شدن در عصر فناوری سخن می‌گوید و آن را مقابل کانونی شدن می‌داند. کالاها اگرچه لذت‌هایی سطحی را برای کاربر فراهم می‌کنند، درعین حال درگیری او با محیط را کاهش می‌دهند و این خطری جدی برای زندگی خوب محسوب می‌شود. در این اوضاع، همه‌چیز به‌طور آبی، همه‌جایی، ایمن، و آسان در دسترس قرار می‌گیرد و آنچه مهم است کارکرد ابزارها و در دسترس بودن آنهاست. دستگاه با هدف ارائه کالایی ساخته می‌شود و سازوکار پیچیده تولیدش را پنهان می‌کند. این گونه است که تمایزی میان آنچه دستگاه ارائه می‌کند (کالا) و چگونگی آماده شدن این کالا وجود دارد. در نتیجه، بستر اجتماعی کالاها از دست می‌رود و انسان از رسوم و سنن قدیمی جدا می‌شود. فناوری در قالب پارادایم دستگاه ابژه‌ای است که معنایی به آن متصل نیست، درحالی‌که شیء، که در جهان پیشفناورانه محوریت داشت، دربردارنده احساس و معنا و دارای بستری انضمامی بود. به‌باور بورگمان، پارادایم دستگاه محدود به مصنوعات فنی نیست، بلکه نحوه تفکر ما را هم دگرگون ساخته و رؤیای مصرف آسان را محقق کرده است. فناوری مدرن به زندگی ما رونق بخشیده و رنج ما را کم کرده است. در گذشته، گرم کردن خانه امری دشوار بود و هریک از اعضای خانواده نقشی در آن ایفا می‌کردند. فعالیت‌هایی مانند گرم کردن خانه یا آوردن آب از چشمه سبب می‌شد تا ملاقات‌های اجتماعی صورت گیرد و مردم با یکدیگر ارتباط داشته باشند. برای مثال، تفاوت میان چشمه و آب لوله‌کشی این است که برای استفاده از اولی کار و تلاش بیش‌تری نیاز است، درحالی‌که در استفاده از دومی درگیری انسان با واقعیت کاهش یافته است. بورگمان مدعی است که فناوری تلاش‌های مهمی را از بین برده و کانون زندگی ما را به‌نحو نامحسوسی تسخیر کرده است. در نظام پیشفناورانه که افعال عمدتاً کانونی بود جهان کاملاً درگیرکننده بود. به‌باور بورگمان، تجربه‌های درگیرکننده و رنجی که انسان برای انجام کاری یا گذراندن تجربه‌ای متحمل می‌شود دستاوردهایی را برای انسان به‌هم‌راه می‌آورد و درگیری او را با محیط بیش‌تر می‌کند و در نتیجه، به زندگی فرد معنا می‌بخشد. بورگمان اشیا و افعالی را که تجربه این درگیری‌ها به‌واسطه آنها ممکن می‌شود «اشیا و افعال کانونی» می‌نامد که در بخش بعد معرفی خواهند شد. تصویری که او از پارادایم دستگاه ارائه می‌کند با آگاهی بخشی از فرهنگ فناورانه، موجب جلب توجه مردم به تأثیر اشیا و افعال کانونی در زندگی خوب و جایگاه محوری آنها در این زندگی می‌شود.

۴. اشیا و افعال کانونی

دو مفهوم اساسی که بورگمان برای توضیح راه کار خود در مقابله با رویکرد فناورانه معرفی می کند «اشیا و افعال کانونی» اند (ibid.). فعل کانونی حاصل پیوند دو مفهوم پرکتیس (practice) (یا فعل) و کانونی بودن است. مفهوم پرکتیس در فلسفه و به خصوص فلسفه قاره ای سابقه ای دیرینه دارد. بورگمان از آرای السدر مک‌ایتایر (Alasdair MacIntyre) در باب مفهوم پرکتیس در اخلاق استفاده کرده است. هم چنین، مفهوم کانونی بودن را می توان به ایده «شیئیدن» شیء هایدگر مربوط دانست، هر چند هایدگر توجهی به پرکتیس های کانونی که شیء کانونی در آن ها واقع می شود نداشته است. اما بورگمان پرکتیس یا فعل را به شیء مرتبط می کند و از این طریق، اهمیتی جدید به پرکتیس می دهد (Higgs et al. 2000: 51-53).

بورگمان برای توضیح ایده خود از مفهوم فوکوس (focus) استفاده می کند که الهام بخش او در به کار بردن واژه فوکال یا کانونی بوده است. فوکوس یا آتش دان محلی در مرکزیت خانه بود که کار و فراغت خانواده در آن ادغام می شد. فوکوس به اعضای مختلف خانواده وظایفی محول می کرد که درگیری فیزیکی با محیط و رابطه میان نشان از طریق آن شکل می گرفت. درگیری فیزیکی به معنای ارتباط فیزیکی صرف نیست، بلکه تجربه کردن جهان از طریق حساسیت های چندوجهی بدن است که طی این درگیری تقویت می شوند و مهارت ها و فضیلت ها نیز شکل می گیرند. این مهارت ها موجب تصحیح و پالایش درگیری ما با جهان و شناخت بیش تر از خود می شوند. در جهان اشیا، شخصیت فرد و روابط اجتماعی مختلف او با افعالی که در آن ها درگیر بود شکل می گرفت (Borgman 1984: 41-42, 196-197). با بسط مفهوم فوکوس به پرکتیس های دیگر، می توان سیاق های اجتماعی مشابهی را در سرگرمی، غذا خوردن، و مراسم هایی هم چون تولد، ازدواج، و مرگ نیز دید.

اشیای کانونی اشیا محوریت بخشی (centering) هستند که ذهن و بدن را در تعامل با خود درگیر می کنند؛ حضوری حکم فرمایانه (commanding) دارند و در پیوستگی با جهان اند. این حضور حکم فرمایانه موجب می شود برای این که بتوانیم با اشیا تعامل یا از آن ها استفاده کنیم محدودیت هایی را متحمل شویم. اشیا در مرکز شبکه پیچیده ای از روابط انسانی قرار می گیرند و درگیری با آن ها مستلزم ورزیدن صبر، مهارت، تحمل، و عزم در افعال کانونی است. برای هماهنگ شدن با یک شیء و فعل کانونی خاص، ممکن است لازم باشد خصوصیتی را در خود تغییر دهیم؛ در حالی که دستگاه ها با برداشتن موانع و

دشواری‌ها تلاش، پذیرش مخاطره، مهارت، صبر، و توجه چندانی از ما طلب نمی‌کنند و در اغلب مواقع، ضرورتی به درگیری توأمان ذهن و بدن در فعالیت غیرکانونی که با دستگاه انجام می‌شود وجود ندارد. در عصر ما که پارادایم دستگاه غلبه یافته است، دست‌رس‌پذیری دستگاه‌ها بر حضور حکم‌فرمایانه اشیا کانونی تفوق یافته است و حاصل آن نوعی زندگی بدون محوریت و فاقد سیاق اجتماعی و زیست‌بومی است (Higgs et al. 2000: 21).

ارائه تعریف مشخص از اشیا و افعال کانونی ممکن نیست. بورگمان با استفاده از چند مثال معنای آن‌ها را روشن‌تر می‌کند. رسوم خاصی مانند کلیسارفتن یا جشن‌ها و آیین‌های سنتی که در گذشته به زندگی معنا می‌بخشیدند از رویدادهای کانونی محسوب می‌شوند. این رسوم لزوماً با محوریت هدف خاصی صورت نمی‌گیرند، بلکه خود می‌توانند هدف باشند. درگیری همراه با صبر، تلاش، و توجه در افعال کانونی موجب کمال (excellence) یعنی مهارت، نظم، وفاداری، اراده، و ... می‌شود (ibid.).

طبیعت رام‌نشده (wilderness) مثال دیگری است که بورگمان به‌عنوان شیء کانونی مطرح می‌کند. زیبایی این طبیعت هیچ ارتباطی به انسان‌ها ندارد. طبیعت در حالت بکر چالشی برای رویکرد فناورانه محسوب می‌شود و انسان در مواجهه با طبیعت است که می‌آموزد زیبایی چیست. او با معیارهای پیشینی زیبایی به مواجهه با طبیعت نمی‌رود. طبیعت خود را با تمام شکوهش به انسان عرضه می‌کند و به او می‌آموزد که چگونه با چیزی غیر از خودش مواجه شود. انسان در تجربه طبیعت خودش را نیز به‌نحو دیگری تجربه می‌کند. او دیگر تسخیرکننده و مصرف‌کننده نیست، بلکه با همه وجود فراخوانده می‌شود. توصیه بورگمان با الهام از این تجربه این است که اوضاع و احوال برای کاهش جنبه تحمیلی فناوری فراهم شود تا انواع اشیا و فعالیت‌ها بتوانند شکوفا شوند (Achterhuis 2001: 23-24).

به اعتقاد دریفوس (Hubert Dreyfus) و اسپینوزا (Charles Spinoza) بورگمان تمایزی میان ابزارهای (instruments) فناورانه و دستگاه‌های (devices) فناورانه قائل می‌شود که طبق آن، ابزارهای فناورانه می‌توانند فعالیت‌هایی مانند دویدن یا فرهنگ غذاخوردن را ارتقا دهند، مثلاً کفش‌های high-tech یا ماشین ظرف‌شویی. این ابزارها شفافیت دارند و توجهی را به خود جلب نمی‌کنند. بنابراین، نه تنها در افعال کانونی مداخله نمی‌کنند، بلکه از آن‌ها حمایت می‌کنند، درحالی‌که دستگاه‌ها با ارضای امیال بی‌ضابطه ما در سریع‌ترین حالت ممکن نمی‌توانند افعال ما را کانونی کنند و موجب پراکندگی (disperse) آن‌ها می‌شوند (Dreyfus and Spinoza 2014: 356).

۵. ویژگی‌های اشیا و افعال کانونی

یکی از ویژگی‌های مهم اشیا و افعال کانونی این است که در آن‌ها ابزارهای رسیدن به هدف از فرایند تحقق هدف جدا نیستند و در کل فرایند ادغام شده‌اند. برای مثال، دو فعالیت دویدن و حرکت با اتومبیل را در نظر بگیرید. دویدن یعنی حرکتی گام‌به‌گام در مکان و زمان. این فعالیت اگرچه ساده است، اما شکوهی در همین سادگی وجود دارد و تلاش و لذت در آن توأمان‌اند. در مقابل، اتومبیل به‌نحوی راحت‌تر و سریع‌تر ما را به مکانی دورتر می‌برد، اما ما با قدرت خودمان این کار را انجام نمی‌دهیم، زیرا رانندگی تلاش، مهارت، و انضباط کمی نیاز دارد. اگرچه با استفاده از امکانات فراهم‌شده توسط علم و مهندسی و تلاشی که پیش‌تر انجام دادیم پولی پس‌انداز کردیم تا اتومبیل بخریم، اما این تلاش در گذشته انجام شده است و لذت آن امروز به تجربه ما درآمده است. علاوه‌بر جدایی ابزار/هدف، بورگمان از جدایی ذهن/بدن در افعال غیرکانونی نیز سخن می‌گوید. او معتقد است که در دویدن خوب، ذهن و بدن هر دو درگیر می‌شوند. دویدن در معنای تام اساساً با ورزش برای سلامت فیزیکی فرق دارد. وقتی فقط برای سلامت جسمی بدن می‌دویم، ذهنمان سرگردان و منحرف می‌شود و یک‌پارچگی میان آن دو از میان می‌رود. این همان جدایی هدف/ابزار، کار/فراغت و جسم/جهان در پارادایم دستگاه است که بورگمان آن را تهدیدی برای معنابخشی به زندگی می‌داند. نقد بورگمان به فعل‌هایی که در آن‌ها این جدایی‌ها وجود دارد از این‌روست که این افعال سرزندگی و وضوحی که در فعل کانونی تجربه می‌شود را به‌هم‌راه ندارند (Borgmann 1984: 202-203).

وقتی جهان تبدیل می‌شود به مجموعه‌ای از کالاهای دست‌رس‌پذیر، ارتباط جسم با عمق جهان قطع می‌شود و این موجب می‌شود ذهن نیز ارتباط خود را با جهان از دست بدهد. بنابراین، ارتباط هدف/ابزار، ذهن/بدن و بدن/جهان یکی‌اند و قطع شدن یکی از این‌ها منجر به قطع شدن بقیه ارتباط‌ها نیز می‌شود. در فعل کانونی، فرد نوعی سرزندگی را از تجربه کردن واقعیت حس می‌کند و خود را در تماس بیش‌تری با واقعیت می‌یابد. به‌علاوه، ارتباطی با دیگران در قالب مراسم‌ها یا جشن‌های همگانی به‌وجود می‌آید که از طریق آن زندگی عمومی محقق می‌شود و هم‌دلی و هم‌دردی میان مردم شکل می‌گیرد. این وقایع آیینی در جهان فناورانه کم‌تر اتفاق می‌افتد و فناوری تهدیدی برای آن‌هاست. بورگمان اجتماع و مراسم‌ها را دارای اهمیتی کانونی می‌داند که باید از آن‌ها مراقبت و زمینه را برای گسترش آن‌ها فراهم کرد. وی با الهام از اندیشمندانی هم‌چون امرسون (Emerson)

ثورو (Thoreau) و ملویل (Melville) ما را به مراقبت متأملانه از زندگی خوب دعوت می‌کند. فعل کانونی هم‌چنین می‌تواند ما را فراتر از مرزهای وجودی‌مان ببرد و دردهایی را به ما تحمیل کند و در همین رنج از محدودیت‌ها می‌توان بزرگی و عظمت را تجربه کرد. این‌جاست که می‌توان از فناوری و خدای فلاسفه گریخت و به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب دست یافت (ibid.: 204).

یک رویداد کانونی مانند خوردن وعده غذای روزانه می‌تواند اعضای پراکنده خانواده را دور میز گرد هم جمع کند. آماده‌کردن غذا از مواد خام و خوردن آن طی مراسمی روی میز فرهنگی است که با ورود فناوری و کالایی‌شدن غذا رنگ باخته است و خوردن به امری فناورانه و غذا به کالا تبدیل شده است. خوردن در مراسم آیینی آداب‌ورسومی دارد که شرکت‌کننده را به‌چالش می‌کشد. اما در خوردن فناورانه، بسیاری از تلاش‌هایی که حساسیت و کفایت ما را برای دست‌یابی به سطوحی عمیق‌تر تقویت می‌کنند صورت نمی‌گیرد. در این نوع از مصرف، نیاز فرد به‌طور مستقیم توسط کالایی بدون سیاق برآورده می‌شود. مثلاً در رفع نیاز گرسنگی فرهنگ میز به خریدن و خوردن ساندویچ تقلیل می‌یابد. اما در فرهنگ میز، غذای آماده‌شده نشان‌دهنده بخشندگی افراد است و سیاق عمیق‌تری در قالب ارتباط اجتماعی و مکالمه را شامل می‌شود و تأییدی است بر بخشندگی، شکرگزاری، و تعهد افراد به یک‌دیگر (ibid.: 205). اعمالی مانند غذاخوردن در قالب فرهنگ میز زمینه‌هایی را برای بازگشت ما به عمق جهان و کمال وجودی‌مان فراهم می‌کنند و لذتی عمیق را برای ما به‌ارمغان می‌آورند. این رویدادها امروزه کم‌یاب شده‌اند و ما باید جایگاهی محوری برای آن‌ها در زندگی پیدا کنیم. اگر کنشی سیاسی در جهت گسترش افعال کانونی صورت نگیرد، این فعالیت‌ها حاشیه‌ای باقی می‌مانند و تکثیر و تثبیت نمی‌شوند.

۶. موانع احیای اشیا و افعال کانونی

چرا باوجود این‌که در جهان فناورانه امکان درگیری از طریق فناوری به‌نحوی آنی و همه‌جایی وجود دارد، ما علیه شکل‌گیری فعل‌های کانونی عمل می‌کنیم؟ یک علت این است که ما به‌علت نظام تقسیم‌کاری که در جهان مدرن وجود دارد خسته و خالی از انرژی هستیم و مصرف لذت‌بخش و حداکثری به‌عنوان چاره این خستگی به ما معرفی می‌شود که آن هم با لایه‌های سطحی از وجود ما سروکار دارد. در جامعه فناورانه، انتظار زندگی درگیرانه و پرتلاش انتظاری نابه‌جاست و افراد ترجیح می‌دهند لذت‌های کم‌زحمت و

سطحی خود را داشته باشند، درحالی که این انتخاب باعث می شود فرصت تجربه لذت‌های عمیق‌تر را که زحمت بیش‌تری می‌طلبند از خود سلب کنند (ibid.: 206). علت دیگر برای مقطعی بودن افعال کانونی در این فرض نادرست نهفته است که شکل دادن به شیوه زندگی فقط وابسته به تصمیمات ماست. اما در واقع، هنجارهای هر عصر هستند که تعیین می‌کنند چه فعل‌هایی در آن غالب باشند. عصر ما عصر فناوری است و به ادعای بورگمان، فناوری تهدیدی جدی برای فعل‌های کانونی است. بنابراین، فقط با محافظت از دغدغه‌های کانونی و گسترش فعل‌های درگیرانه می‌توان سلطه فناوری را به چالش کشید.

۷. راه کارهای احیای اشیا و افعال کانونی

به باور بورگمان، برای دستیابی به زندگی خوب باید، به جای دستگاه‌ها، به اشیا و افعال کانونی محوریت ببخشیم. باید در مواجهه با اشیا هوشیار (mindful) باشیم، به آن‌ها وقت اختصاص بدهیم، و زندگی مان را حول آن‌ها بسازیم. یادآوری اهمیت اشیا محوریت بخش و ایجاد وضعیت مناسب برای درگیری با آن‌ها گامی بنیادین برای رسیدن به این هدف محسوب می‌شود (Higgs et al. 2000: 32-34). اگرچه دستگاه‌ها کاملاً قابل جای‌گزینی با اشیا نیستند، اما می‌توان رابطه‌ای میان این دو برقرار کرد و الگویی جدید برای هم‌زیستی آن‌ها معرفی کرد. افعال کانونی بستر مناسبی برای بسط و تکثیر روی‌دادهایی‌اند که درگیری در آن‌ها وجود دارد. بدون افعال و اشیا کانونی این روی‌داده‌ها به‌طور موقت و مقطعی اتفاق می‌افتند؛ نظامی برای بازتولیدشان به وجود نمی‌آید و شیوه زندگی حول چنین روی‌دادهایی شکل نمی‌گیرد. در این حالت، دیگر شکل‌گیری روی‌داد کانونی فقط وابسته به تصمیم و عمل فردی نیست و مسئولیت تکثیر آن صرفاً برعهده تک‌تک افراد نیست، بلکه اوضاع بیرونی نیز در شکل‌گیری و تثبیت افعال کانونی ایفای نقش خواهند کرد. به باور بورگمان، یکی از عوامل تثبیت افعال کانونی اشیا کانونی‌اند. اشیا کانونی نیرویی محوری و جهت‌دهنده برای افعال کانونی محسوب می‌شوند (Borgmann 1984: 207).

در جهان پیش‌فناورانه، عوامل اقتصادی و اجتماعی با افعال کانونی اسطوره‌ای درهم‌تنیده بودند و این افعال اموری عمومی و مهم محسوب می‌شدند. توسعه فناوری اگرچه نوعی فعل (پرکتیس) است و تاریخ آن با نوآوری درآمیخته شده، اما خود برخاسته از روی‌دادی کانونی نیست و اشیا کانونی را تولید نمی‌کند. بنابراین، فعلی کانونی به‌شمار نمی‌آید و

در جهت پراکنده کردن توجه عمل می‌کند. برای مقابله با این وضعیت باید، با افعال کانونی، عمق و یکپارچگی را به زندگی که در پارادایم دستگاه به فراموشی سپرده شده بازگردانیم. فعل کانونی باید به واسطه ظهور شکوه‌مند دوباره شیء کانونی قدرت پیدا کند و احیا شود و اگر فعلی احیا نشود، تبدیل به سستی پوچ و بی‌روح خواهد شد. بنابراین، شیء و فعل کانونی برای تحقق یافتن نیاز به یکدیگر دارند و یکدیگر را تثبیت می‌کنند (ibid.: 204-210).

افعال کانونی در عصر پیشافناورانه عمومی و مهم بودند و بر نظامی اجتماعی و فیزیکی شامل مراسم‌ها، عمارت‌ها، قربان‌گاه‌ها، اداره‌ها، اسباب، و لباس‌های رسمی حکم می‌کردند؛ در حالی که افعال کانونی امروزی محقر و پراکنده‌اند، تاحدی که گاهی به علت محدود و خصوصی بودن حتی نمی‌توان آن‌ها را فعل کانونی خواند (ibid.: 199). این افعال ابتدا از سطح شخصی آغاز می‌شوند و رشد می‌کنند تا به شکل جریانی دائمی درآیند؛ اما هیچ‌گاه به سطحی از غنای اجتماعی نمی‌رسند که به شکل فعلی کانونی متمایز شوند. اشیا و افعال کانونی اگر قرار است بنیانی برای اصلاح فناوری باشند، باید نسبتی مشخص و صریح با جهان روزمره پیدا کنند و جایگاهشان در جهان مدرن احیا شود (ibid.: 210).

تا این‌جا مروری کردیم بر کلیات آرای بورگمان در باب فناوری مدرن. در ادامه، برخی نقدهای وارد بر فلسفه فناوری بورگمان، به‌خصوص بر ایده اشیا و افعال کانونی، را بررسی می‌کنیم و پاسخ‌های او را نیز مطرح می‌کنیم. بورگمان در پاسخ به منتقدان خود عمدتاً تلاش می‌کند دیدگاه‌های مختلف را با ایده‌های خود جمع کند و به دنبال وجوه مشترک میان فلاسفه فناوری باشد. او اثرگذاری فلسفه فناوری را صرفاً از این مسیر ممکن می‌داند. بنابراین، در پاسخ به منتقدان خود عموماً وجوه اشتراکش با آن‌ها را ارائه و از این طریق، رویکرد فلسفه فناوری در مواجهه با جهان مدرن را صورت‌بندی می‌کند. در نهایت، با کمک این انتقادات و پاسخ‌ها، بازخوانی‌ای از چهارچوب نظری بورگمان ارائه می‌دهیم که در آن، بتوان الگوی مطلوبی برای اصلاح نظام فناورانه یافت، به نحوی که فناوری‌ها بتوانند مراقبت‌گر باشند.

۸. بورگمان در ترازوی منتقدان

۱۸ نقد فینبرگ

اندرو فینبرگ (Andrew Feenberg) معتقد است رویکرد بورگمان به قدری وسیع است که معیاری برای اصلاح سازنده فناوری ارائه نمی‌دهد. به‌باور او، بورگمان الگویی برای

فناوری‌هایی که معنا را حفظ می‌کنند متصور نیست و پیش‌نهاد عملی مشخصی مطرح نمی‌کند. این رویکرد مبهم و کلی بورگمان ناشی از این است که او همه فناوری‌ها را دارای ذات یک‌سان می‌بیند و تفاوت میان آن‌ها را برای ایجاد تغییری سازنده مفید نمی‌داند، درحالی‌که به‌باور فینبرگ، توجه به همین تفاوت‌ها میان فناوری‌های مختلف راه‌هایی ما از سلطه فناوری‌های نامطلوب است. او معتقد است که همه فناوری‌ها دارای ذاتی شر نیستند و می‌توان به‌شیوه‌های مختلف مسیر توسعه تکنیکی را در جهتی مطلوب رقم زد. اما بورگمان توجهی به تحول هرمنوتیکی فناوری ندارد و انعطاف‌پذیری تفسیری آن را نادیده می‌گیرد (Feenberg 2000: 301-302).

فینبرگ برای روشن‌تر شدن مقصود خود مثال ارتباط اینترنتی را مطرح می‌کند. به‌ادعای بورگمان، شخصی که قبلاً برای ما شیئی کانونی بوده است، در ارتباط اینترنتی میان افراد تبدیل به کالا می‌شود. اگرچه در این حالت سطح ارتباط میان اشخاص بیش‌تر می‌شود، اما درگیری آن‌ها کم‌تر می‌شود. فینبرگ می‌پذیرد که در شبکه اینترنت برخورد‌های شخصی ساده‌تر شده و به ارتباطات فنی تقلیل یافته است، اما معتقد است نتایج بورگمان شتاب‌زده‌اند و او توجهی به سیر تاریخی تحول اینترنت ندارد. در بادی امر، بنا نبود رایانه واسطه ارتباطی باشد، اما کاربران آن را برای اهدافی ناخواسته به‌کار بردند و تبدیل به واسطه‌ای ارتباطی کردند و همین تغییر کاربری رایانه امروزه موجب شکل‌گیری کاربردهای مختلف آن شده است؛ از جمله: ملاقات‌های کاری و آموزشی، تشکیل انجمن‌های بیماران، فعالیت‌های سیاسی، کنفرانس‌های آنلاین، و غیره که بورگمان با نادیده‌گرفتن آن‌ها به‌نوعی نسبت به فناوری ناسپاس است. نکته دیگری که بورگمان از آن غفلت می‌ورزد این است که بسیاری از ارتباطات چهره‌به‌چهره تعالی‌بخش نیستند و نباید ارتباطات مجازی را در بدترین حالت خود با ارتباطات چهره‌به‌چهره در بهترین حالت خود مقایسه کرد. اینترنت فرصت‌هایی فراهم کرده است برای ارتباط در سطحی وسیع میان افرادی با مسئله‌ای مشترک که بدون فناوری میسر نبود (ibid.). بنابراین، او معتقد است که بورگمان توجهی به تمایز میان فناوری‌های مختلف نمی‌کند و به‌نظر می‌رسد که در بهترین حالت، توصیه بورگمان این باشد که نوعی جنبش روحی و تغییر در رفتارمان ایجاد کنیم؛ او به ایجاد تغییر در طراحی فناوری امید چندانی ندارد.

۲۸ پاسخ به فینبرگ

فینبرگ معتقد است که بورگمان مانند هایدگر و هابرماس رویکردی ذات‌انگارانه به فناوری اتخاذ می‌کند، به این معنا که فناوری در نگاه او ساختاری مشخص دارد که همیشه و همه‌جا

یکسان است و واقعیت را به نحوی مقاومت‌ناپذیر شکل می‌دهد. اما بورگمان می‌گوید که این نگرانی بی‌دلیل است. دغدغه بورگمان سرشت (character) فناوری مدرن است. او برای دفاع از خود در برابر اتهام ذات‌انگاری می‌گوید که قاعده فناوری سلطه نیرویی ذاتی نیست که مردم آن را با خشم یا مقاومت تحمل کنند (Borgmann 1984: 105)، بلکه این ویژگی فناوری مدرن است (نه ذات آن) که به این شکل تجلی یافته و در حال گسترش است. او معتقد است نظام فناورانه لزوماً در قالب پارادایم دستگاه متجلی نمی‌شود و این نکته حرف فیبنرگ را مبنی‌براین که غلبه پارادایم دستگاه قابل‌اطلاق به همه دوره‌های تاریخی بوده رد می‌کند.

بورگمان، درمقابل نقد فیبنرگ به مقایسه ارتباطات واقعی و مجازی، مثال بازی گلف را مطرح می‌کند. این دو حالت را مقایسه کنید: ۱. مادر و پسری را در نظر بگیرید که در دو نقطه مختلف دنیا در دو ساعت مختلف از شبانه‌روز با یکدیگر بازی گلف را به‌نحو مجازی انجام می‌دهند؛ ۲. این دو در زمان و مکانی مشترک از خانه به‌سمت زمین بازی می‌روند، در این حین، طلوع خورشید را با هم تماشا می‌کنند، سپس بازی می‌کنند و از عضویت در جامعه گلف‌بازان لذت می‌برند، درحالی‌که همه این احساسات در گلف مجازی از بین می‌رود. بنابراین، اگرچه می‌توان از دستگاه‌ها و کالاها به‌شیوه‌ای مراقبتی در نسبت با فرزندان استفاده کرد، اما چنین تلاش‌هایی بسیار محدود خواهند بود و بسیاری از تجربه‌ها در آن‌ها از بین خواهند رفت. برخی دستگاه‌ها رابطه‌ای‌اند، اما به‌شیوه‌ای نادرست ایجاد ارتباط می‌کنند. آنچه برای مصرف‌دراختیار ما قرار می‌گیرد کالایی است که خود را از همه قید و بندها رها کرده است و به‌نحوی آزادانه در دسترس ماست. بنابراین، دستگاه‌ها مانعی برای درگیری‌های مختلف‌اند. اما درمقابل، اشیای کانونی ساختاری تفصیل‌یافته و پرشاخ‌وبرگ دارند و به‌شکل‌های مختلفی ما را به‌چالش می‌کشند و درگیر می‌کنند (Borgmann 2000: 350-351).

ما میل داریم کارهایی را که در آن‌ها خویم یا به آن‌ها علاقه داریم با کسانی انجام دهیم که دوستشان داریم و این به‌معنای بیش‌ترین حد مراقبت است. فرصت‌هایی غنی را در نظر بگیرید که در درگیری‌های مراقبتی برایمان پیش می‌آید: آموزش اسکی به فرزند، کوه‌نوردی، پختن غذا با همسر. به‌نظر می‌رسد نوعی تقارن میان انسان‌ها و جهانشان وجود دارد. انسان‌ها فقط درحالتی می‌توانند غنای خود را به‌عنوان موجوداتی توانا و کاردان منکشف کنند که در وضعیتی باشند که غنای کافی را برای برانگیختن و پاسخ به موهبت‌های آن‌ها داشته باشد. به‌عقیده بورگمان، جهان اشیای و افعال کانونی جهانی رابطه‌ای

و جهان دستگاه‌ها و کالاها عالم غیررابطه‌ای است (همان). پس به نظر می‌رسد بورگمان بر سر حرف خود می‌ماند و بهترین حالت رابطه واقعی را از بهترین حالت رابطه مجازی بهتر می‌داند. ولی این پاسخ مناسبی برای فیبنرگ نیست؛ زیرا امکان‌هایی توسط ارتباطات مجازی برای ما فراهم شده است که در غیر این صورت وجود نمی‌داشت.

رویکرد فیبنرگ دو وجه دارد: ۱. ساختن نظامی که فیبنرگ می‌گوید مهندسان و تکنوکرات‌ها آن را برعهده دارند؛ ۲. مصرف کالاها توسط کسانی که فیبنرگ آن‌ها را کاربران می‌نامد. به باور بورگمان، ابزاری‌سازی ثانویه خصوصیتی از فناوری در قالب پارادایم دستگاه است. اما او فناوری مدرن را نه تنها یک ساختار، بلکه روندی می‌داند که دارای الگوست (Borgmann 1984: 3). این که کاربران گاهی امکان مداخله در مسیر توسعه فنی را دارند جالب توجه است؛ اما مهم‌تر از آن، توسعه روزافزون پارادایم دستگاه در مقابل اشیا و افعال است. با این حال، فیبنرگ سرشت فناوری را از دریچه پارادایم دستگاه نمی‌پذیرد و به دنبال مفهومی از فناوری است که به لحاظ اخلاقی، زیباشناختی، و اجتماعی سودمند است. اما به باور بورگمان، پیش‌نهاد ابزاری‌سازی ثانویه فیبنرگ نمی‌تواند از الگوی دستگاه تخطی کند.

۳۸ نقد هیکن

لری هیکن (Larry Hickman) در مقاله خود با عنوان «Focaltechnics, Pragmatechnics, and the Reform of Technology» می‌گوید به توصیه بورگمان، برای فراتر رفتن از پارادایم دستگاه باید به اشیا و افعال کانونی متوسل شویم. پارادایم دستگاه برنامه‌ای برای سلطه بر طبیعت و کالایی شدن آن است که عقلانیت روشن‌گری پشتوانه آن بوده است. در سطح اجتماعی و سیاسی، مصرف‌گرایی و کالایی شدن موجب بی‌توجهی به مشکلاتی مانند مسائل زیست‌محیطی و اختلاف طبقاتی شده که این ناشی از عدم درگیری افراد با مسائل محلی، ملی، و بین‌المللی است. به عقیده بورگمان، در این میان چیزی در حال از دست رفتن است که او آن را اشیا و افعال کانونی می‌نامد. وی اشیا و افعال کانونی را «دغدغه‌های نهایی» (ultimate concerns) و دارای اهمیتی استعلایی می‌داند. او فناوری را به دو بخش تقسیم می‌کند: پارادایم دستگاه که بخش بد آن است، زیرا ما را از ارتباط نزدیک با اشیا و افعال کانونی بازمی‌دارد؛ و بخش خوب فناوری که از اشیا و افعال کانونی حمایت می‌کند. مثلاً در سطح شخصی و خانوادگی، تلویزیون، تهویه هوای مرکزی، و غذا خوردن در

رستوران بدند و موسیقی پیانو، آتش درست کردن با چوب، و غذا درست کردن در خانه مصادیق فناوری خوب‌اند. در سطح عمومی نیز، کلیسا مصداق خوب و شاتل فضایی مصداق بد فناوری‌اند.

نکته حائز اهمیت این است که فناوری هیچ‌گاه از درون پارادایم دستگاه اصلاح نخواهد شد. اصلاح فقط از بیرون و با «بازشناسی و پرهیز از پارادایم دستگاه» (ibid.: 220) صورت می‌گیرد. بورگمان می‌گوید اصلاح فناوری یعنی «پارادایم دستگاه هم در نظام و هم در کالاها محدود شود به این‌که صرفاً ابزار باشد و هدف اصلی اشیا و افعال کانونی باشد.» (ibid.). این رویکرد موجب می‌شود شخص در بستر دغدغه کانونی خود از مصنوعات به نحوی آگاهانه و در مرکز فعلی کانونی استفاده می‌کند (ibid.: 221). این یعنی فناوری‌های کوچک خوب‌اند، فناوری‌های بزرگ بدند، و مصنوعات دستی خوب، و کارخانه‌های ماشینی بدند.

بورگمان، برخلاف هایدگر که رؤیای بازگشت به عصر پیشافناورانه را در سر می‌پروراند، امید دارد در مسیری رو به جلو اصلاحی از بیرون در پارادایم دستگاه ایجاد شود تا منجر به ظهور اشکالی مناسب‌تر از فناوری شود. او می‌پذیرد که ما نمی‌توانیم بدون دستگاه زندگی کنیم، ولی باید دستگاه‌های پیچیده، تمرکززدا، و بزرگی مانند تلویزیون، رایانه، و شاتل‌های فضایی را از زندگی حذف کرد. بنابراین، بورگمان فقط در برخی وجوه می‌خواهد به گذشته بازگردد و وابستگی به دستگاه‌ها را کم‌تر کند، اما ساختن جهانی عاری از فناوری را توصیه نمی‌کند. تفاوت دوم این دو متفکر این است که برخلاف هایدگر که توجهی به بعد اجتماعی اشیا کانونی ندارد، بورگمان بر سیاق‌های اجتماعی و سیاسی این اشیا و نقش آن‌ها در رشد هم‌دلی و تحمل ما نسبت به یک‌دیگر تأکید می‌کند. به‌باور او، اگر دستگاه‌هایمان را به حداقل ممکن برسانیم، می‌توانیم با اشتیاق بیشتری به دغدغه‌های اصلی مان بپردازیم و این نحوه تفکر می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی مان هم نفوذ کند.

به‌گمان هیگمن، حتی کسانی که با اهداف بورگمان هم‌دلی دارند ممکن است در برخی جزئیات برنامه‌اش با او موافق نباشند. نخست این‌که او پارادایم دستگاه را بیش از حد محکوم می‌کند. بورگمان تنوع و تعدد کارکردهای برخی از دستگاه‌ها را به خصوصیتی اصلی تقلیل می‌دهد، درحالی‌که اگرچه مثلاً تلویزیون باعث کم‌رنگ‌شدن روابط اجتماعی می‌شود (ibid.: 141)، اما کارکرد آموزشی نیز دارد و گاهی می‌تواند افراد را دور هم جمع کند. درواقع در نگاه هیگمن بیش‌تر کارکرد مصنوع در سیاقی خاص است که تعیین می‌کند

آن مصنوع خوب است یا بد، نه این که مصنوع دارای ویژگی های ذاتی بدی باشد. بنابراین، نقد اول هیکن به ذات‌انگاری صلب بورگمان برای فناوری است؛ او معتقد است کارکردگرایی منعطف می‌تواند به ما در فهم پیچیدگی های فناوری کمک کند. طبق نقد دوم هیکن، بورگمان علاقه چندانی به منشأ اشیا و افعال کانونی ندارد و آن‌ها را آزمون‌پذیر نمی‌داند که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

مدلی که هیکن در فلسفه فناوری پیش‌نهاد می‌کند مدل «پراگماتکنیک» است که آن را در مقابل ایده اشیا و افعال کانونی بورگمان (که هیکن آن را «فوکال تکنیک» یا تکنیک کانونی می‌خواند) مطرح می‌کند. در پراگماتکنیک مانند فوکال تکنیک این ایده وجود دارد که اشیا و افعال کانونی مبتنی بر تجربه زیبایی‌شناختی، هم‌دلی، و اشتیاق‌اند. اما به پیش‌نهاد هیکن، اشتیاق، تجربه زیبایی‌شناختی، و هم‌دلی باید آزموده شوند تا مفید و مرتبط‌بودن آن‌ها مشخص شود و مواردی که در خدمت اهداف عمومی‌اند گرامی داشته شوند و آن‌هایی که مفید نیستند و صرفاً جنبه شخصی یا گروهی دارند حذف شوند (Hickman 2000: 95).

از ویژگی های مهم پراگماتکنیک ارزیابی هوشمندانه این است که چه اشیا کانونی‌اند و چه ارزشی دارند و این هوشمندی در خارج از فعالیت فناورانه بشر نیست، یعنی خود فناوری روی معیار ارزیابی ما برای اشیا کانونی مؤثر است. ارزیابی مصنوعات و ابزارها دائماً در حال انجام است، ولی این ارزیابی باید مبتنی بر سیاق صورت گیرد. به‌نحوی پیشینی یا براساس هدفی خاص نمی‌توان ادعا کرد که دستگاه‌های کوچک‌ابعاد از دستگاه‌های بزرگ‌ابعاد مناسب‌ترند. در پراگماتکنیک هوشمندی مستلزم این است که تخته تحت کنترل لوگوس باشد، چه این تخته شامل فعالیت‌های ابتدایی مانند استفاده از اجاق هیزمی باشد و چه فعالیت‌های پیچیده‌ای مانند ساختن ایستگاه فضایی (ibid.: 96).

تفکر مبتنی بر فوکال تکنیک می‌خواهد ویژگی عادت به رهایی از درگیری با اشیا و افعال کانونی را به دستگاه نسبت دهد و تلاشی بیرونی را برای تولید فناوری بدیل مناسبی صورت دهد، درحالی که در پراگماتکنیک، فناوری به‌مثابه نوآوری، توسعه، و کاربرد سنجیده ابزارها و مصنوعات برای حل مشکلات بشری است و در این مسیر، تفاوتی پیشینی میان فناوری‌های کوچک و بزرگ‌ابعاد وجود ندارد. بنابراین، بسیاری از شکست‌های فنی ناشی از عدم هوشمندی است. بسیاری از دستگاه‌ها، به‌خصوص دستگاه‌های پیچیده، کارکردها و ارزش‌های متنوعی را با خود حمل می‌کنند که با هوشمندی می‌توان بهترین و معنادارترین آن‌ها را انتخاب کرد. پس مناسب‌بودن فناوری وابسته به کارکرد و سیاق آن است، نه ذات یا ابعاد آن.

تفاوت دوم هیکن و بورگمان در این پرسش نهفته است که آیا دغدغه غایی آزمون‌پذیر است؟ تا چه حد؟ بورگمان می‌گوید دغدغه غایی آزمون‌پذیر نیست، ولی قابل اعتراض یا تصدیق است؛ اما هیکن معتقد است وقتی دغدغه‌های غایی مسئله‌ساز و ناسازگار می‌شوند قابل آزمون خواهند بود؛ زیرا اگر آزمون‌پذیر نباشند، هیچ‌گونه اصلاح نظام‌مند و در نتیجه هیچ پیشرفتی وجود نخواهد داشت. البته بورگمان می‌پذیرد که اگر دغدغه ضعیف یا غم‌افزا بود می‌توان به آن معترض بود و به دغدغه‌ای غنی‌تر روی آورد (Borgmann 1992: 347). نگرانی هیکن از این‌روست که این دیدگاه بورگمان نسخه‌تلفیف‌شده‌ای از این ایده افلاطون است که آن‌چه تغییرپذیر و انعطاف‌پذیر است فرعی و پست و آن‌چه فی‌نفسه هدف است و تغییرناپذیر و خارج از کنترل ماست برتر است. بنابراین، مسئله اصلی هیکن با بورگمان نه در نقد پارادایم دستگاه، بلکه در این ایده است که فوکال‌تکنیک ریشه در امری کنترل‌ناپذیر و انعطاف‌ناپذیر دارد که قابل‌ارزیابی نیست.

به‌گمان هیکن، کسی که قصد جدی برای اصلاح فناوری دارد نمی‌تواند صرفاً با اعتراض یا تصدیق قانع شود. اعتراض و تصدیق به انجام‌دادن یا *doing* مربوط می‌شود که می‌تواند سازنده باشد یا نباشد، اما آزمون‌کردن امری از جنس ساختن یا *making* است که نتایج جدیدی تولید می‌کند. البته، شیوه آزمون‌کردن دغدغه‌ها متناسب با خود آن‌هاست و مانند آزمون‌کردن خودرو یا فرضیه علمی نیست (Hickman 2000: 99).

ممکن است در پاسخ به هیکن گفته شود که با نقد دغدغه‌های غایی دیگر بنیانی برای اشیای کانونی وجود نخواهد داشت. هیکن در پاسخ می‌گوید که عمل‌گرا بنیادگرا نیست و آن‌چه برایش ارزش‌مند است به این شیوه بنا نمی‌شود. ولی این به معنای دل‌خواهانه‌بودن ارزش‌های او نیز نیست. ارزش‌ها برای پراگماتیست برساخته از مواد خام و اولیه‌ای‌اند که از تاریخ، مبادلات فرهنگی، و تعامل‌های شخصی ما به دست می‌آیند؛ برساخته کنش‌های سیاسی و اجتماعی متعارف ما برای حل مسائلمان که تحت آزمون مجموعه‌ای از تجارب بوده‌اند و بسیاری از انواع سازمان‌های اجتماعی و سیاسی به دلیل ناکارایی طی آن‌ها حذف شده‌اند. این آزمون‌ها همواره در جریان‌اند و ایده‌ها و آرمان‌های فرد عمل‌گرا مدام در حال تغییر است.

اگرچه ره‌یافت بورگمان مبنی بر اعتراض یا پذیرش گامی مهم در حل مسئله است، اما کافی نیست. درواقع، دغدغه‌های غایی آزمون‌پذیرند. برخی از این آزمون‌ها داده‌های قابل اندازه‌گیری به دست می‌دهند، مثلاً خانواده نهادی بسیار مهم و حفظ یک‌پارچگی آن دغدغه‌ای غایی است. درخصوص این دغدغه غایی می‌توان سنجد که مثلاً روابط پایدار،

متعهدانه، و تک‌همسری منجر به سلامت و آرامش روانی افراد می‌شود. بنابراین، دغدغه‌ای غایی مانند خانواده که بورگمان بسیار بر آن تأکید می‌کند به این شیوه ارزیابی می‌شود. برای اصلاح فناوری نیز می‌توان مباحثاتی از این جنس را انجام داد. بنابراین، در تعارض میان دو دغدغه غایی می‌توان با سنجش آثار هر یک دغدغه غایی بهتر را انتخاب و ترویج کرد (ibid.: 103).

مواضع هیگمن اگرچه تاحدی ابزارانگارانه به نظر می‌رسد، اما او معتقد است که این رویکرد در درازمدت آثار مثبت بیش‌تری نسبت به دغدغه‌های غایی با اهداف فی‌نفسه خواهد داشت و خود این ادعا را هم قابل‌ارزیابی می‌داند. این درحالی است که بورگمان بنیان «دغدغه‌های غایی» و «اشیای اصیل» را در «ساختارهای ظریف و قانون‌مند واقعیت» می‌داند. او عمیقاً به امکان اصلاح باور دارد. اما به‌گمان هیگمن، بورگمان نمی‌داند تصمیم‌های سیاست عمومی مبتنی بر مباحثات تجربی و روشن‌فکرانه است، نه توسل به دغدغه‌های غایی؛ زیرا آنچه بورگمان غایی می‌داند اصلاً جهان‌شمول نیست. هیگمن فناوری را تکثرگرایانه و کارکردگرایانه می‌بیند. به‌گمان او هر جا فناوری ما را ناامید می‌کند، مسئله اصلی فناوری نیست، بلکه ماییم. عدم علاقه، بینش و تعهد ما به پاسخ مسئله، و مهم‌تر از همه این‌ها، عدم توانایی ما در ابداع ابزارهای جدید و نقد ارزش‌هایمان است که باید بازبینی شود (ibid.: 104-105).

۴.۸ پاسخ به هیگمن

بورگمان می‌پذیرد که اگرچه امکان کاربردهای سودمند از برخی از دستگاه‌ها وجود دارد، اما چنین کاربردی نمی‌تواند در مرکز زندگی ارزش‌مند باشد. او می‌گوید ما با تعاریف قیاس‌ناپذیری از زندگی خوب مواجهیم. تعاریف سستی بر زندگی منسجم و متمرکز تکیه دارند، درحالی‌که هنجارهای پسامدرن زندگی چندوجهی و نامتمرکز را ترویج می‌کنند و فضای مجازی گونه دوم زندگی را توصیه می‌کند.

به‌اعتقاد بورگمان، اگر آزمون‌هایی برای ارزیابی موجود بودند، فلسفه فناوری ساده‌تر و اثرگذارتر می‌بود و دیگر بدون نیاز به تمایز دستگاه/شیء همه مسائل با آزمودن حل می‌شد. اما این آزمون‌ها نیاز به موازینی دارند که خود آزمون‌پذیر نباشند، زیرا در غیراین صورت دور یا تسلسل به‌وجود خواهد آمد و مفهوم آزمون بی‌معنا خواهد شد. این موازین هم در بهترین حالت می‌توانند ابطال‌پذیر، اعتراض‌پذیر، یا قابل‌پذیرش باشند و

وضعی بهتر از اشیا و افعال کانونی ندارند. موازین اگر وسیع باشند مبهم و اگر محدود باشند نامعقول خواهند بود. موازین مدنظر هیکنم جزء دسته اول محسوب می‌شوند. او از مرتبط‌بودن (relevance) و سودمندی سخن می‌گوید، اما منظورش مرتبط به چه چیزی و سودمندی برای چه مقصودی است؟ (Borgmann 2000: 356-357).

ما تا به امروز عمدتاً اشیا را تبدیل به کالا و افراد را در فضای مجازی تبدیل به ابژه‌های مصرف کرده‌ایم. بورگمان اگرچه می‌پذیرد که کاربردهای سازنده‌ای برای فست‌فود، جت‌اسکی، واکمن و تلویزیون وجود دارد، اما سرشت غالب و اعتمادناپذیر کاربرد این دستگاه‌ها و کالاهاست که باید بررسی و ارزیابی شوند. تعهد به اشیا و افعال کانونی نیرویی است که درمقابل قاعده فناوری ایستادگی می‌کند؛ اما آیا دغدغه‌های کانونی توان ایستادگی دارند؟ هیکنم می‌خواهد دغدغه‌های غایی را ذیل نوعی کارکردگرایی انعطاف‌پذیر قرار دهد و ارزش و جایگاه آن‌ها را از طریق آزمون مشخص کند، اما بورگمان این کار را در عمل ناممکن می‌داند و از موضع خود عقب نمی‌نشیند.

۵.۸. نقد بریتن

گوردون بریتن (Gordon G. Brittan Jr.) در مقاله خود با نام فناوری و نوستالژی (Brittan 2000) مدعی است مثال‌هایی که بورگمان از اشیا و افعال کانونی مطرح می‌کند نوستالژی گذشته‌ای پیشافناورانه را تداعی می‌کنند که پیش از عصر پارادایم دستگاه است. در این عصر، اهداف انسان‌ها عمدتاً از مسیر مهارت‌ها و تلاش‌های انسانی محقق می‌شد، نه از طریق عملکرد ماشین‌ها. درعین‌حال، به‌ادعای بورگمان، اگرچه اشیا و افعال کانونی پیشافناورانه‌اند، اما صرفاً در سیاقی فناورانه قدرت و عمق دارند و به همین دلیل، این سیاق نباید از هم بپاشد، زیرا به‌واسطه فرصت‌ها و زمان فراغتی که این سیاق فراهم کرده است درگیری با اشیا و افعال کانونی ممکن شده است. مقصود بورگمان از درگیری چیزی بیش از رفتاری خاص است؛ منظور او داشتن نوعی حالت روحی و تلاش برای فاصله‌گرفتن به‌لحاظ روان‌شناختی از زمان حال است. بورگمان به‌دنبال بازگشت به گذشته و فرار از فرهنگ فناورانه نیست، بلکه درعین امید به آینده، نگران فرهنگ در آینده است. در نگاه بورگمان، شیوه زندگی فناورانه صلب، محدود، سطحی، پرت‌کننده حواس، ناتوان‌کننده، بی‌معنا، و بی‌روح است؛ اما او فقط در صورت داشتن تصویری از زندگی خوب است که می‌تواند در جایگاه نقد زندگی در فرهنگ فناورانه قرار بگیرد. این یعنی داشتن معیاری برای

سنجش وضعیت فعلی. «خوب بودن» برای بورگمان به چه معناست؟ او از مفاهیم فلسفه اخلاق باستان یعنی ارجمندی (excellence/ arete) و سعادت‌مندی (happiness/ eudaimonia) استفاده می‌کند؛ اگرچه آن‌ها را به شیوه خود تفسیر می‌کند (Brittan 2000: 75). اما آیا خوبی یعنی ارجمندی؟ بورگمان معتقد است با معیار ارجمندی می‌توان به دو طریق فراغت و رهایی فناورانه را سنجید. می‌توان درباره میزان واقعی ارجمندی افراد پرسید و هم‌چنین پرسید که چه میزان از اوقات فراغت آن‌ها به جست‌وجوی ارجمندی اختصاص می‌یابد؟ (Borgmann 1984: 127). به عبارت دیگر، ۱. افراد چه قدر باسواد و آموزش دیده‌اند؟ فهم آن‌ها از ساختار جهان و مشارکت سیاسی آگاهانه و فعال آن‌ها چه قدر است؟ ۲. وضعیت توان و مهارت فیزیکی افراد عموماً چگونه است؟ ۳. افراد چه قدر با هنر آشنا هستند و چه قدر در ساختن موسیقی یا دیگر فعالیت‌های هنری مهارت دارند؟ ۴. افراد به‌طور خصوصی یا در مقام شهروند چه قدر مهربان و دل‌سوزند؟ چه قدر در کمک به دیگرانی که از محرومیت و سختی رنج می‌برند متعهدند؟ (ibid.). به ادعای بورگمان، جامعه مدرن در این آزمون ارجمندی شکست می‌خورد.

بریتن می‌گوید: در تصویر بورگمان از زندگی خوب فناوری باید از تعیین و تنزل فرصت‌های ما منع شود، اگرچه مجاز است که این فرصت‌ها را ممکن کند. به بیان دیگر، فناوری جایگاه و نقش ابزاری خود را بازخواهد یافت و به کاربردهای بی‌خطر محدود خواهد شد. بنابراین، بسیاری از فعالیت‌هایی که امروزه در فرهنگ فناورانه با آن‌ها درگیریم جزء مصادیق ارجمندی محسوب نمی‌شوند. این فعالیت‌ها به دلیل منع کردن ما از این‌که کاری را خوب یا بد انجام دهیم مانع از ارجمندی می‌شوند (Brittan 2000: 75).

در نسبت انسان با فناوری دو دیدگاه متقابل مطرح می‌شود: در دیدگاه اول، که مارکس آن را مطرح می‌کند، فناوری باعث می‌شود انجام‌شدن انواع کارها بدون چالش ذهنی ممکن شود و این موجب می‌شود ماشین‌ها هم بتوانند از پس آن کارها برآیند. اما در دیدگاه دوم، که ویبلن (Veblen) حامی آن است، فناوری و ماشینی‌شدن موجب می‌شود مهارت‌های فرد برای کار با این ابزارها تقویت شود و در این حالت، اتهام ممانعت از چالش ذهنی به فناوری وارد نیست. نیاز به گسترش آموزش دانشگاهی نیز تأییدی برای این دیدگاه است. در این تقابل، بحث از خلاقیت در حالت اول درمقابل تفکر مهندسی (یا شیوه منظم برای یافتن راه‌حل‌ها) در حالت دوم است (Brittan 2000: 77).

تمایز مهمی میان ارجمندی‌های اخلاقی و نااخلاقی وجود دارد و ترجمه مفهوم فضیلت (virtue) به جای ارجمندی (arete) نیز آن را حساس‌تر می‌کند. بورگمان می‌گوید: ایجاد این

تمایز به معنای بخش‌بخش شدن زندگی ما و از بین رفتن انسجام آن است که فناوری مشوق آن بوده است. ارجمندی‌های اخلاقی یا فضیلت‌ها مانند شجاعت یا اعتدال مربوط به شخصیت می‌شوند، در حالی که ارجمندی‌های نااخلاقی مانند سلامت یا زیبایی این‌گونه نیستند. ارجمندی‌های مدنظر بورگمان، غیر از شفقت، از نوع نااخلاقی‌اند، زیرا به گمان او، نقد قاطعانه فناوری بر مبنای اخلاقی دشوار است (Borgmann 1984: 144, 174). ارجمندی‌های نااخلاقی بستگی به وضعیت و شانس دارند. این نکته درباره معیارهایی مانند سلامت یا زیبایی واضح است، اما بسیاری از فضیلت‌هایی که در اخلاق نیکوماخوس ارسطو آمده است نیز وابسته به عواملی‌اند که کنترل کمی روی آن‌ها وجود دارد. مثلاً اگر کسی ثروت مند نباشد، نمی‌تواند پرابهت یا آزاداندیش باشد. بسیاری از ارجمندی‌های مدنظر بورگمان مانند موسیقی‌دان یا دهنده خوب بودن نیز متأثر از عواملی مانند ژنتیک یا سن هستند (Brittan 2000: 78). بنابراین، اگر در دیدگاه بورگمان خوبی را با ارجمندی یکی بگیریم، تناقضی آشکار با عدالت به وجود خواهد آمد، زیرا عدالت مستلزم آن است که فرد فقط براساس چیزهایی که روی آن‌ها کنترل و درقبال آن‌ها مسئولیت دارد (درواقع شخصیتش) قضاوت شود.

آیا خوبی یعنی سعادت‌مندی؟

بورگمان می‌داند که تعهد به ارجمندی مستلزم داشتن آرمان‌هایی است که از فرهنگی غیردستگاه‌محور برگرفته شده باشند و این آرمان‌ها برای قضاوت درباره زندگی فناورانه معاصر ناسازگار و ناعادلانه‌اند. بنابراین، به جای معادل گرفتن خوبی با ارجمندی، خوبی را با سعادت‌مندی (مفهوم نااخلاقی دیگر) معادل می‌گیرد. سعادت‌مندی از دو جهت معیار بهتری از ارجمندی است: ۱. سعادت‌مندی ذاتی آرمان فناوری و بخشی از وعده فناوری است؛ ۲. ردی از نخبه‌سالاری در سعادت‌مندی دیده نمی‌شود. ممکن است همه نتوانند ارجمندی داشته باشند، اما همه می‌توانند سعادت‌مند باشند. دلیل بد بودن شیوه زندگی فناورانه هم این است که افرادی که در آن زیست می‌کنند سعادت‌مند نیستند. (ibid.).

حال که خوبی را معادل با سعادت‌مندی گرفتیم سه گزاره داریم که دو به دو با هم متعارض‌اند و ما باید موضعمان را درقبال آن‌ها روشن کنیم: ۱. خوبی معادل با سعادت‌مندی است؛ ۲. فناوری بد است؛ ۳. فناوری منجر به سعادت‌مندی می‌شود. دست‌کم یکی از این گزاره‌ها باید نادرست باشد. به اعتقاد بورگمان، سومین گزاره نادرست است و نقد او به فناوری نیز بر همین اساس است. بریتن با در نظر گرفتن دو واقعیت دیگر، تردید درباره کاهش سعادت‌مندی و مخالفت بورگمان با گزاره سوم را به سؤال می‌کشد: ۱. اگر انسان‌ها

در فرهنگ فناورانه شاد نبودند، برای تغییر یا نابودی آن تلاش می‌کردند، درحالی‌که جامعه روزبه‌روز فناورانه‌تر می‌شود؛ ۲. کسانی که فناوری ندارند میل به داشتن آن را دارند.

اما خود بریتن به دو شیوه دو واقعیت بالا را تضعیف و سپس پاسخی برای آن‌ها ارائه می‌کند. این دو واقعیت به دو علت رخ می‌دهند: جهل و ناتوانی؛ به این معنا که اولاً، دلیل ادامه پذیرش فناوری توسط مردم این است که تحت بردگی پروپاگاندای فناوری‌اند و اگرچه آن را می‌پذیرند، واقعاً سعادت‌مند نیستند؛ ثانیاً، کسانی که تقاضای فناوری دارند هنوز نمی‌دانند که فناوری به وعده‌هایش از جمله وعده سعادت‌مندی عمل نمی‌کند و فکر می‌کنند وقتی فناوری را داشته باشند، می‌توانند از آن استفاده ابزاری کنند. اگرچه بورگمان توجه چندانی به این استدلال‌ها نمی‌کند، کنار آمدن با شیوه‌ای که مردم در واقعیت پول و زمان خود را هزینه می‌کنند دشوار است (ibid.: 75).

علت دیگر ناتوانی است، اگرچه مردم طالب و پذیرای فناوری‌اند، این انتخاب آن‌ها نیست. فناوری طوری خود را تحمیل می‌کند که اگرچه در مقام نظر می‌توان درمقابل آن ایستاد، درعمل ایستادگی مقابل آن غیرممکن است. این همان آموزه موجیبت فناورانه است که نادرست است، زیرا اگر درست بود، فناوری‌های مشابه فرهنگ‌های مشابهی را به وجود می‌آوردند، درحالی‌که فرهنگ روی شکل‌گیری و آثار فناوری مؤثر است. بورگمان هم نمی‌تواند موجیبت فناوری را بپذیرد، زیرا به امکان مرکزیت‌بخشیدن اشیا و افعال کانونی و احیای تعادل میان اشیا و دستگاه‌ها قائل است (ibid.: 80). بنابراین، توسل به دو عامل جهل و ناتوانی برای انکار سعادت‌مند بودن فناوری کار نمی‌کند و بورگمان هم به آن‌ها متوسل نمی‌شود. پس نادرستی گزاره سوم را نمی‌توان پذیرفت و فناوری منجر به ناسعادت‌مندی نمی‌شود. حال کدام گزاره نادرست است؟

پس از ظهور سیستم کارخانه‌ای و رشد فرهنگ مصرفی و تولید انبوه، در درستی گزاره دوم تردید افتاد. اما پرسش بنیادی‌تر آن است که آیا طبق گزاره اول خوبی معادل سعادت‌مندی است؟ در این جا سه ملاحظه وجود دارد: نخست، مفهوم سعادت‌مندی نامعین است که محتوای مشخصی ندارد. نمی‌توان گفت انسان وقتی به دنبال سعادت‌مندی است واقعاً چه می‌خواهد (Kant 1785: 417-418)؛ دوم، اگر سعادت‌مندی را به معنای رضایت و لذت در نظر بگیریم، این رضایت امری سوپزکتیو و شخصی است. برای هر شخصی عامل رضایت‌بخش متفاوت و وابسته به سیاق است و حتی در سیاقی مشخص و برای فردی خاص هم رضایت امری ناپایدار است، درحالی‌که وقتی می‌گوییم چیزی خوب است، خوب بودن آن وابسته به احساس و حال ما نیست. بنابراین، نمی‌توانیم خوبی و

سعادت مندی را برحسب یکدیگر تعریف کنیم و معادل هم بدانیمشان؛ سوم، طبیعت نوع بشر به گونه‌ای است که هیچ‌گاه راضی نمی‌شود. ما وقتی به چیزی دست می‌یابیم چیز دیگری را طلب می‌کنیم. سعادت مندی هم مدام در حال گذر از مقابل ماست. این ملاحظه را می‌توان درباره حس نوستالژی به اشیا و افعال پیشافناورانه نیز به کار برد. یعنی نارضایتی از فرهنگ فناورانه به این دلیل است که در حال حاضر دردست‌رس و محصل است و ما که هیچ‌گاه از چیزی که داریم خشنود نیستیم به دنبال سعادت مندی در گذشته (که واقعی‌تر از آینده است) می‌گردیم (Brittan 2000: 80-82).

بنابراین، به‌باور بریتن خوبی معادل با ارزش مندی اخلاقی (moral worth) است که عینی، جهان‌شمول، و پایدار است و آنچه کانت قانون اخلاقی می‌خواند تنها چیزی است که می‌تواند مانع جست‌وجوی نامحدود و بیهوده ما به دنبال سعادت مندی باشد. جست‌وجوی سعادت مندی باید برای افراد آزاد باشد و هرکس متناسب با وضعیت خودش تاجایی که به قانون اخلاقی تجاوز نکند می‌تواند به دنبال سعادت مندی باشد. آنچه برای فرد درست به نظر می‌رسد لزوماً برای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند درست نیست. جامعه عادلانه نیز باید جست‌وجوی سعادت مندی را برای همه ممکن کند و مفهومی خاص از آن را به همه تحمیل نکند. بورگمان مدعی است که جامعه لیبرال دمکراتیک زندگی خوب را از مسیری فناورانه قابل دست‌یابی می‌داند.

حال، باتوجه به فناورانه‌بودن مسیر زندگی خوب، آیا باید سلطه فناوری را بپذیریم و خود را در «دستگاه‌ها» و شیوه‌ای که ساختار آرا و اعمال ما را شکل می‌دهند غرق کنیم؟ آیا بنیادهایی اصولی وجود دارد که براساسشان بتوانیم در برخی فعالیت‌های ساده‌تر، آرام‌تر، و سستی‌تری درگیر شویم که بورگمان ما را ترغیب می‌کند؟ بریتن معتقد است چنین بنیادهایی وجود دارند و به اصل اساسی لیبرال دمکراسی، یعنی آزادی، مربوط می‌شوند. اما از نظر بورگمان در هم‌راهی فناوری و آزادی نوعی تناقض وجود دارد (ibid.: 83-87). فناوری به نحوی فزاینده ما را به خود وابسته‌تر می‌کند و در زندگی ما رسوخ می‌کند. در این وابستگی، آزادی ما از بین می‌رود و دیگر نمی‌توانیم گزینه‌هایی را که ماهیت «دستگاه» اجازه نمی‌دهد انتخاب کنیم.

اما بریتن این تناقض را قابل حل می‌داند. او می‌گوید راه‌کار کاهش وابستگی به فرهنگ فناورانه انکار و پس‌زدن آن نیست، بلکه باید مجموعه‌ای از مهارت‌های پایه (اگر نه افعال قانونی) را به نحو فردی و اجتماعی حفظ کنیم. مثلاً وقتی قدرت انجام محاسبات را داریم وابستگی کم‌تری به ماشین حساب داریم. وقتی می‌توانیم قدم بزنیم، وابستگی کم‌تری به

موتورسیکلت داریم. وقتی می‌توانیم خود را سرگرم کنیم، وابستگی کم‌تری به تلویزیون داریم. «توانایی» ما در استفاده کم‌تر از فناوری مقیاسی برای عدم وابستگی ماست. ما لزوماً همیشه از این توانایی‌ها استفاده نمی‌کنیم، ولی آن‌ها را داریم و گاهی آن‌ها را به کار می‌گیریم. تکیه بورگمان روی اشیا و افعال «اساسی» نیز نه صرفاً از جهت سعادت‌آوری آن‌ها، بلکه از جهت فراهم کردن شرایط استقلال ماست که این برای ما عزت نفس، غرور، و لذت می‌آورد (ibid.).

به عقیده بورگمان، اگر برای نقد فناوری صرفاً روی استقلال تکیه کنیم، می‌تواند ما را به توجه صرف روی چگونگی انجام کار، فارغ از ابزارها، منحرف کند. چگونگی و کیفیت کار به این معناست که هر توانایی تازمانی که در نسبت درستی با «دستگاه»‌های موجود باشد کفایت دارد و لزوماً هم کانونی نیست و بخش محوری از شیوه زندگی ما را تشکیل نمی‌دهد. اما فقط فعالیت‌هایی کانونی‌اند که وجه زیبایی‌شناختی مهمی داشته باشند و به زیبایی انجام شوند و در امر الهی سهیم باشند، یا دست‌کم بخشی از یک کل باشند و نه صرفاً بنابر اقتضا، بلکه در پرکنیس روزمره ما انجام شوند (ibid.: 85). بنابراین، قرابت چندانی میان ایده «توانایی» بریتن و «افعال کانونی» بورگمان نمی‌توان یافت.

با این حال، بریتن هم‌چنان توسل به «استقلال» را مبنایی برای نقد و اصلاح فناوری می‌داند و آن را در قالب دو نکته بیان می‌کند: نخست، اصلاح فناوری باید فراتر از **جابازکردن** برای اشیا و افعال کانونی و متعادل کردن زندگی باشد؛ یعنی باید خصوصیات خود «دستگاه‌ها» را نیز تغییر دهد. مثلاً وقتی پزشک روستا از یک سیستم تشخیص تخصصی استفاده می‌کند، درگیری او با پرکنیس پزشکی کاهش و نقش او به میانجی‌گری تقلیل می‌یابد. در این جا فناوری دوگانه‌ای میان عدالت (ارائه بهترین روندهای تشخیص برای همه توسط فناوری) و خوبی (ماجرای تلاش خود پزشک برای فهمیدن مشکل بیماران) ایجاد می‌کند. این پزشک ضد فناوری یا برده آن نیست (ترسی از کاهش دست‌مزد یا ازدست‌دادن شغلش ندارد) و فقط باید به این فکر کند که اگر بخت زندگی افراد به این وسیله بهبود یابد، استفاده از آن اخلاقی است. در این حالت، پزشک تبدیل می‌شود به کارورزی کاردان برای فناوری. اما معیار «استقلال» ایجاب می‌کند فناوری کم‌تر دستگاه‌گونه باشد، بیش‌تر گشوده و دست‌رس‌پذیر باشد، راحت‌تر تعمیر شود، و در مثال پزشک، درگیرکننده‌تر و چالش‌پذیرتر باشد. بریتن معتقد است (فارغ از تاریخ فناوری) چیزی در منطق فناوری وجود ندارد که لزوماً ما را به سمت پیچیدگی، ابهام، و عدم درگیری بیش‌تر ببرد و می‌توان درعین توسعه فناوری، استقلال را هم حفظ کرد؛ دوم، اگر ما تاحدی مستقل

و آزادیم که می‌توانیم با دستگاه‌های ساده‌تر، مهارت‌ها و قدرت انگیزشی خودمان زندگی کنیم، به طبع (اگر نه منطقاً) وقتی مشغول بنیادی‌ترین فعالیت‌هایمان هستیم باید بیش‌ترین آزادی را داشته باشیم. این فعالیت‌ها اگرچه از همه ابزارها فارغ نیستند، ولی کمابیش به بقای ما مربوط می‌شوند، مانند شکار، باغبانی، دام‌داری. فناوری ما را از عدم قطعیت‌های مربوط به بقا رها می‌کند و به ما امکان شکل‌دادن زندگی‌مان به‌انحای گوناگون را می‌دهد. حفظ مهارت‌های پایه و عدم وابستگی به همه فناوری‌ها غیر از فناوری‌های ساده به این معناست که از هر فناوری که موجود است می‌توان در محدوده اخلاقی استفاده کرد. این همان خودمختاری فردی است که اساس مفهوم جامعه لیبرال دمکراتیک را تشکیل می‌دهد (ibid.: 85-86).

فعالیت‌های که در جهت بقا انجام می‌شوند، بیش از آن‌که در انزوا باشند، گروهی انجام می‌شوند و برخلاف برخی فعالیت‌هایی که بورگمان اشاره می‌کند، مانند دویدن، ماهیت نیاز ما به ابزار را آشکار می‌کنند. این فعالیت‌ها هم‌چنین کهن‌الگویی‌اند و ریشه در اسطوره‌ها دارند و در انجام آن‌ها امر الهی سهیم می‌شود. اگر جامعه نتواند فرصت آموزش مهارت‌های لازم برای این فعالیت‌ها را به جوانان بدهد و موقعیت انجام آن‌ها را در برخی مواقع توسط بزرگسالان فراهم کند نیاز به اصلاح دارد. به توصیه بریتن، نباید مانع پرسش از سرشت زندگی خوب شد. بورگمان نیز در فناوری و سرشت زیست معاصر با آگاه‌کردن ما از شیوه‌هایی که خود را در زندگی ما نشان می‌دهد و به‌چالش کشیدن ارزش‌هایی که فناوری تولید می‌کند همه این پرسش‌ها را مطرح می‌کند (ibid.: 87).

۶۸ پاسخ به بریتن

بورگمان می‌پذیرد که برای نقد جامعه فناورانه نیاز به شواهدی داریم و به دو مسئله در فرهنگ فناورانه اشاره می‌کند: ۱. کاهش شادی در جوامع پیشرفته فناورانه؛ ۲. سطح پایین ارجمندی در این جوامع. بریتن می‌پرسد: آیا جامعه می‌داند زندگی ارجمند و کامل چگونه زندگی‌ای است؟ بورگمان پاسخ می‌دهد: این دیدگاه هم‌چنان موردپذیرش است که سعادت‌مندی به معنای مصرف بیش‌تر نیست و مردم با وجود فناوری هنوز هم ناراضی و اسیرند (Borgmann 1984: 130). اما همان‌طور که بریتن ادعا می‌کند، سعادت‌مندی امری نامعین، شخصی، و ناپایدار است و در نتیجه، نه تنها شواهدی برای کاهش آن نداریم، بلکه چنین شواهدی نمی‌توانیم داشته باشیم و این تاحدی مسئله‌ای تجربی است. نوعی بی‌قراری

درمان‌ناپذیر در قلب انسان‌ها وجود دارد که هر تلاشی برای قرار یافتن در شادی را بی‌تأثیر می‌کند و بریتن معتقد است اگر چنین است، تنها چیزی که ما را شاد می‌کند، انجام بی‌قید و شرط کار درست و تلاش در جهت کرامت اخلاقی است.

بورگمان سه عامل مشوق برای ایجاد اصلاحات را عدالت اجتماعی، توجه به محیط‌زیست، و کیفیت زندگی می‌داند. هر سه این عوامل ارتباط نزدیکی با فناوری دارند. عامل اول بدون اصلاح پارادایم دستگاه قابل‌دستیابی است، زیرا ادعا می‌شود که انتخاب فردی فقط در حوزه مصرف کالاها قابل تحقق است. فناوری نیز مصرف را به‌نحوی عمومی دست‌رس‌پذیر می‌کند و تحویل کالاها را به‌نحوی پویا و جذاب انجام می‌دهد (ibid.: 107-113) و از این طریق به تقویت لیبرال دموکراسی کمک می‌کند. رسیدن به عامل دوم نیز در داخل پارادایم دستگاه امکان‌پذیر است. دغدغه‌های زیست‌محیطی متحد‌زیادی با اصلاحات موفق زیست‌محیطی حاصل شده‌اند. دیگر تعارضی میان حفظ، تخریب، یا توسعه وجود ندارد. محیط‌زیست پایدار هم مانند عدالت اجتماعی نیاز به اصلاح فناوری دارد. اما عامل سوم نیاز به اصلاحی واقعی در فناوری دارد، به‌معنای فراهم کردن شرایط در جهان برای اشیاء و افعال کانونی و مراسم همگانی و محوریت‌بخشیدن به آن‌ها در زندگی، اگرچه برخی منتقدان بورگمان این اصلاح را دارای روندی ضعیف می‌دانند. اصلاح ضعیف فاقد روندی مؤثر برای انجام هدف است. به‌باور بریتن، پیش‌نهاد اصلاح باید استدلال عقلانی متقاعدکننده‌ای داشته باشد. اما بورگمان می‌گوید که چنین استدلال‌هایی هیچ‌گاه قوی‌تر از مقدماتشان نیستند و در مواردی که تعارض وجود دارد چیزی بیش از تشویق و ترغیب نمی‌تواند چنین مقدماتی را غالب کند.

جای‌گزین شدن دستگاه‌ها با ماشین‌هایی که بریتن پیش‌نهاد می‌کند می‌تواند بدیلی مطلوب برای دستگاه‌ها و اشیاء سنتی باشد. اما از این طریق صرفاً جای‌گزینی موضعی دستگاه‌ها ممکن خواهد بود. زیرساخت‌های عمومی مانند ارتباطات، حمل‌ونقل، و سلامت باید ویژگی‌های آنی بودن، امنیت، همه‌جایی بودن، و راحتی را داشته باشند. این ویژگی‌ها فقط به‌واسطه دستگاه‌های فناورانه پیشرفته ممکن می‌شوند. ما نمی‌توانیم با هدف حفظ مهارت بالینی و جلوگیری از منسوخ شدن آن سلامت انسان‌ها را به‌خطر بیندازیم. به‌باور بورگمان، داشتن بهترین حالت از این دو جهان، یعنی حالتی که سیستم‌های تخصصی رایانه‌ای به‌جای جای‌گزینی با مهارت آن را ارتقا دهند، چشم‌اندازی نامحتمل است. در مثالی که بریتن مطرح می‌کند، پزشک از دستگاه الکتروکاردیوگرام برای تشخیص این‌که بیمار سکتة قلبی کرده است یا نه استفاده می‌کند. تفسیر داده‌های ثبت‌شده کاری دشوار

است و انجام درست این کار بسیار حیاتی است، زیرا ممکن است در تشخیص ضرورت عمل جراحی خطا رخ دهد. بورگمان موافق است که سیستم تخصصی اغلب دقیق‌تر از ماهرترین انسان‌ها عمل می‌کند (Gawande 1998)، و ممکن است حذف انسان از برخی تصمیم‌های پزشکی به حفظ سلامت بیمار کمک بیش‌تری بکند. اما نقد بورگمان به بریتن وارد نیست، زیرا این تصور که سیستم می‌تواند بدون نیاز به عاملی انسانی تصمیم‌گیری و عمل کند نادرست است. سیستم هر قدر هم که تخصصی باشد اطلاعاتش باید توسط انسان تفسیر شود و هیچ‌گاه نمی‌توان عامل انسانی را به کلی از مقام داوری و تصمیم‌گیری حذف کرد.

به اعتقاد بورگمان، بیان این ادعای پیشینی که دستگاه‌های رایانه‌ای هرگز نمی‌توانند نیروی گردآورندگی و درگیرکنندگی یک شیء را داشته باشند عاقلانه نیست. دستگاه‌هایی که کالایی سودمند را تهیه می‌کنند تا حدی خارج از پارادایم دستگاه قرار می‌گیرند (Borgmann 1984: 139). رایانه‌ها به واسطه نظام بسیار پیچیده و مبهم بار انجام وظایف محاسباتی را از دوش محققان برمی‌دارند. درعین حال، امکان‌های درگیری، اکتشاف، و بررسی را فراهم می‌کنند. ممکن است به نظر برسد پارادایم دستگاه کاملاً در محدوده خدمت به محققان قرار می‌گیرد. اما به‌باور بورگمان اکتفا به «درگیری» ناشی از کار با رایانه‌ای که فقط با زبان ماشین قابل مهارشدن است احمقانه است (Borgmann 2000: 366).

وجوهی از زندگی معاصر مانند ارتباط از راه دور، سفرهای با فاصله زیاد، تسهیلات در مناطق شهری، بخش‌های فناورانه پزشکی، و بسیاری از وسایل و تجهیزات زندگی روزمره به نحوی جبران‌ناپذیر سرشت درگیرانه خود را از دست داده‌اند. با این حال، به ادعای بورگمان حتی اگر بخش کوچکی از نظام فرهنگ ما دوباره به نحوی درگیرانه شود، ویژگی درگیرشدن به سرعت جای‌گزین کار خسته‌کننده و دائمی می‌شود. نظام زندگی در جامعه فناورانه به شکل سیستمی درهم‌پیچیده درآمده است و اگر بخواهیم به خصوصیاتمانند رفاه فیزیکی یا حوزه شناختی که از دستاوردهای این نظام فناورانه است دست بیاویزیم، نمی‌توانیم آن را نقد و اصلاح کنیم. بخش مشروع پارادایم دستگاه مشخص می‌کند که مرزهای بیرونی اصلاحات کدام محدوده‌هاست، اما از عهده ترسیم طرح جزئی زندگی ارجمندانه داخل این مرزها بر نمی‌آید. هدف عمل‌گرایانه ما باید مشخص کردن وضعیت عمومی زندگی خوب باشد. در مجموع، این توافق میان بورگمان و منتقدانش وجود دارد که اشیای ارزش‌مند و افعالی که مستلزم داشتن مهارت‌اند دو نمونه از این وضعیت‌اند و هر دوی آن‌ها نیازمند حمایت نهادی بیش‌تر. هریک از این شرایط دلالت بر دیگری دارند؛ فعل‌ها بدون

تکمیل شدن به واسطه اشیا ارزش مند ناقص اند و به عکس. بورگمان در نهایت در موضع خود باقی می ماند که شرایط عمومی زندگی خوب فقط در صورتی که زندگی ارجمندانه در دسترس عموم باشد وجود خواهد داشت و زندگی خوب این گونه محقق خواهد شد.

جدول ۱. نقدهای وارد بر بورگمان و پاسخ های او

فینبرگ	هیگمن	بریتن	پاسخ بورگمان
	منشأ فناوری	<ul style="list-style-type: none"> - ذات انگاری (عدم توجه به تمایز فناوری ها) و قائل شدن به ساختاری معین، همیشگی و همه جایی برای فناوری - عدم توجه به تحول هرمنوتیکی فناوری - عدم توجه به سیر تاریخی فناوری 	<ul style="list-style-type: none"> - مقصودش از فناوری فناوری مدرن است و از سرشت آن صحبت می کند، نه ذات و قاعده آن. - تحول هرمنوتیکی فناوری برای اصلاح پارادایم دستگاه کافی نیست.
پارادایم دستگاه	<ul style="list-style-type: none"> - محکومیت حداکثری پارادایم دستگاه - تقلیل کاربردهای مختلف دستگاه به یک کاربرد و نقد آن - نقد بی اساس به پیچیدگی و بزرگ ابعدی فناوری - عدم توجه به سیاق مندی کاربرد فناوری 	<ul style="list-style-type: none"> - رد ادعای «فناوری موجب سعادت مندی نمی شود». - رد ادعای «تعارض زندگی فناورانه و آزادی افراد» 	<ul style="list-style-type: none"> - استیلائی فناوری مدرن (به رغم مزیت هایش) رضایت و سعادت مندی نمی آورد. - گسترش پارادایم دستگاه منجر به نحیف شدن بخش کانونی زندگی و کاهش درگیری می شود - عدم سیاق مندی و رابطه محوری کالاها مانع درگیر شدن به انجای مختلف می شود. - کاربرد سودمندانه دستگاه نمی تواند در مرکز زندگی ارزش مند باشد. - ترجیح زندگی منسجم و متمرکز بر زندگی چندوجهی و نامتمرکز - اگر چه دستگاه کاربردهایی سازنده دارد، سرشت اصلی آن اعتمادناپذیر است. - درگیری در فعل فناورانه با درگیری در فعل کانونی متفاوت است.
اشیا و افعال کانونی	<ul style="list-style-type: none"> - آزمون پذیری / اعتراض یا تصدیق دغدغه های کانونی (دغدغه پیشینی و نامتغیر) - ارزیابی اشیا و افعال کانونی متأثر از سیاق فناورانه، نه به طور استعلایی و پیشینی 	<ul style="list-style-type: none"> - قابلیت شیء شدن دستگاه 	<ul style="list-style-type: none"> - آزمون ها نیاز به موازینی آزمون ناپذیر دارند تا دور و تسلسل پیش نیاید - نقد معیار مرتبط بودن و سودمندی هیگمن

فینبرگ	هیگمن	بریتن	پاسخ بورگمان
اصلاح فناوری	<p>- امکان اصلاح فناوری صرفاً از بیرون پارادایم دستگاه پراگماتیک/ فوکال تکنیک؟</p>	<p>- زندگی خوب: ارجمندی/ سعادت مندی؟</p> <p>- تعارض ارجمندی و عدالت</p> <p>- رد ادعای «خوبی» = سعادت مندی» و ارائه مدل بدیل «خوبی» = ارزش مندی اخلاقی»</p> <p>- پیش نهاد اصلاح فناوری با تقویت مهارت های پایه و تقلیل کارکرد اشیا و افعال کانونی به آن</p> <p>- نقد کفایت احیای اشیا و افعال کانونی برای اصلاح فناوری (پیش نهاد: استقلال از فناوری + تغییر خصوصیات دستگاه ها + آموزش مهارت به جوانان و به کارگیری مهارت بزرگ سالان)</p>	<p>- ابزاری سازی ثانویه فینبرگ پذیرش پارادایم دستگاه و اصلاح از داخل آن است. اما نقد بورگمان به همین الگوی مسلط بر عصر مدرن است که هر روز گسترده تر می شود.</p> <p>- بهبود کیفیت زندگی صرفاً از مسیر اصلاحی واقعی در فناوری</p> <p>- ماشین های برین</p> <p>زیرساخت های عمومی مبتنی بر فناوری را رها می کند.</p> <p>- با احیای افعال درگیرانه در بخشی از فرهنگ، ویژگی درگیر شدن کم کم در ساحات دیگر هم احیا می شود.</p> <p>- حمایت نهادی از احیای فعل های مهارت محور و اشیا ارزش مند</p> <p>- گفت و گوی ملی درباره نظام اجتماعی</p> <p>- هم گرایی فلاسفه فناوری با یکدیگر و گفت و گو با متخصصان حوزه های انضمامی</p>
شکاف نقد و پاسخ	<p>- نقد بی اساس به پیچیدگی و بزرگ ابعدی فناوری</p>	<p>- قابلیت شیء شدن دستگاه</p> <p>- خوبی = ارزش مندی اخلاقی</p>	<p>- عدم توجه به ضرورت حضور انسان در کاربرد فناوری و امکان ناپذیری حذف انسان حتی در متخصص ترین فناوری ها</p>

۹. نتیجه گیری

به طور کلی می توان ادعا کرد که جامعه مدرن جامعه ای است که انتخاب های فردی را محدود می کند، تاحد زیادی در قالب فرهنگ مادی تحقق یافته است، و در نهایت، نتوانسته است به زندگی خوب منجر شود. توصیه بورگمان این است که این نظام اجتماعی را از طریق پژوهش، آموزش، و رسانه در معرض گفت و گوی ملی بگذاریم و هم چنین، از منابع فرهنگی مان (به خصوص فرهنگ مادی) برای تحقق آرزوهایمان استفاده کنیم. فلاسفه فناوری نیز باید به دنبال بنیادها و پیش نهادهای مشترک باشند. ترسیم نمای کلی چنین دغدغه های مشترکی همیشه دشوار است و شیوه های مختلفی برای تفصیل جزئیات آن وجود دارد که ایده بورگمان یکی از آنهاست.

جهان مطلوب بورگمان که متعهد به اشیا و افعال کانونی است کاملاً با جهان ما متفاوت خواهد بود. در این جهان سالن های کنسرت، تئاتر، پارک، میادین عمومی، و محل های

آموزش و پرستش نقاط کانونی شهر خواهند بود. شهرها برای ره‌گذران قابل‌زیست و لذت‌بخش می‌شوند. مردم اوقات فراغت خود را در درگیری‌های جمعی کوچک و بزرگ سپری می‌کنند. خانه‌ها محلی برای شام‌خوردن، موسیقی‌ساختن، گفت‌وگو، و مطالعه می‌شوند. باین‌حال، هیچ منعی برای زندگی پرکار و مصرف‌بی‌اندازه نباید وجود داشته باشد. نکته این است که ساختار خانه، شهر، و الگوی مراسم نباید به‌گونه‌ای باشد که حالت پیش‌فرض برای ما به روشن کردن تلویزیون و بازکردن یخچال تقلیل پیدا کند (ibid.: 367). بورگمان به‌عنوان گام‌های انضمامی با پیش‌نهادهای عمل‌گرایانه برخی منتقدانش موافق و معتقد است: اگر فیلسوف فناوری صرفاً روی تفاوت‌هایش با دیگران تکیه کند، نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. فلاسفه برای پل‌زدن میان نظر و عمل باید به گفت‌وگو با فعالان اجتماعی، اقتصاددانان، و متخصصان حوزه‌های انضمامی دیگر بپردازند.

در این مقاله بازخوانی‌ای از آرای بورگمان درباب جایگاه مناسب فناوری و کاربرد آن در زندگی روزمره ارائه کردیم و در این مسیر، تاحدی با مواضع او دربارهٔ چیستی زندگی خوب و نقش فناوری در آن آشنا شدیم. مواضع او بعضاً دارای ابهام‌ها و نقایصی بود که به برخی از آن‌ها از منظر سه منتقدش یعنی، فینبرگ، هیکمن و بریتن اشاره کردیم. سپس به ارائهٔ پاسخ‌های بورگمان به آرای منتقدانش پرداختیم و در خلال متن، نقدهای وارد بر برخی از این پاسخ‌ها را نیز بیان کردیم. مهم‌ترین پرسشی که بورگمان و منتقدانش سعی در ارائهٔ پاسخ به آن دارند چیستی زندگی خوب و مسیر رسیدن به آن است. وی برخلاف هایدگر به ابعاد اجتماعی فناوری و نقش آن در رشد هم‌دلی و تحمل افراد نسبت به یک‌دیگر توجه دارد و آن را از عوامل مهم معناداری و خوب‌بودن زندگی می‌داند، اما این معیارها را دقیق نمی‌کند، آن‌ها را از ارزیابی معاف می‌کند، و به‌نوعی جنبهٔ شخصی به آن‌ها می‌دهد. در نتیجه، هیکمن می‌گوید که بورگمان باید معیارهایی را برای زندگی خوب معرفی کند که جنبه‌ای عمومی و اجتماعی داشته باشند، در خدمت اهداف عمومی قرار بگیرند، و صرفاً جنبهٔ شخصی و گروهی نداشته باشند. برای این منظور، پیش‌نهاد هیکمن آزمودن این معیارها و ارزیابی عمل‌گرایانهٔ آن‌هاست. هم‌چنین، ایدهٔ بریتن مبنی‌براین که زیست اخلاقی می‌تواند ما را به هدف زندگی خوب برساند قابل‌تأمل و پی‌گیری است. بریتن از اخلاق کانتی سخن می‌گوید و عمل به آن را نویدبخش رسیدن به حس رضایت و سعادت‌مندی می‌داند. به‌نظر می‌رسد می‌توان از پیش‌نهاد او برای تکمیل ایدهٔ بورگمان استفاده کرد و به چهارچوب نظری بدیعی در فلسفهٔ فناوری دست یافت که این موضوع را در پژوهش‌های آینده پی‌گیری خواهیم کرد.

کتابنامه

- Achterhuis, H. (2001), *American Philosophy of Technology*, Indiana University Press.
- Borgmann, A. (1984), *Technology and the Character of Contemporary Life: A Philosophical Inquiry*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Brittan, G. G. (2000), Technology and Nostalgia, in: *Technology and the Good Life?*, Eric Higgs and Andrew Light (eds.), Chicago: The University of Chicago Press.
- Dreyfus, H. L. and C. Spinoza (2014), "Heidegger and Borgmann on How to", in: *Philosophy of Technology; The Technological Condition: An Anthology*, R. C. Scharff and V. Dusek (eds.), Wiley-Blackwell.
- Feenberg, A. (2000), From Essentialism to Constructivism: Philosophy of Technology at the Crossroads, in: *Technology and the Good Life*, Eric Higgs and Andrew Light (eds.), Chicago: The University of Chicago Press.
- Gawande, Atul (1998), "No Mistake", *New Yorker*, March 3, 74-81.
- Higgs, E., Andrew Light, and David Strong (eds.) (2000), *Technology and the Good Life?* Chicago: The University of Chicago.
- MacIntyre, A. (1981), *After Virtue*, University of Notre Dame Press.